

علی نقی - بهروزی

شیراز

سرنوشت عاشق!

ترجمه شعر به شعر

در کتب ادبی داستانی نقل شده است که «اصمی» گفته است که روزی در بیابان به سنجی بخورد کردم که این بیت عربی بر آن نوشته شده بود :
 ایا معاشر العشاق بالله خبروا اذاشتد عشق بالفتی کیف یصنع

یعنی

ای گروه دلباختگان خدا را ، خبر دهید هر گاه عشق به جوان سخت شود ، چکار کند ؟ ! من (یعنی اصمی) زیر آن ، این بیت را نویشم :
 یداری هواه ثم یکتم سره ویخش فی کل الامور ویخضع
 یعنی :
 با عشق خود مدارا کند و راز خود را پنهان دارد و در همه کارها فروتنی و کرنش نماید روز دوم که از آنجا گذشت در زیر آن ایات ، بیت زیر را نوشته دیدم :

وکیف یداری والهوی قائل الفتی وفى کل يوم قلبه ينقطع
 یعنی :

و چگونه مدارا کند با عشقی که کشنده جوان است و در هر روزی دلش پاره پاره می شود من (اصمی) در زیر آن ، این بیت را نویشم :

اذا لم يجد صبراً لكتمان سره فليس له شيئاً سوي الموت ينفع

يعنى :

هرگاه برای پنهان کردن رازش شکیبائی نیابد پس چیزی جز مرگ او را سود نمیدهد.

روز سوم که از آنجا گذشتم ، جوانی را در زیر آن سنگ مرده یافتم و در زیر آن ابیات دو بیت زیر را نوشته یافتم .

سمعنا ، اطعنا ، ثم متنا ، بلغوأ سلامی على من کان للوصل يمنع

يعنى :

شنیدیم ، فرمان بردیم ، پس بمردیم - پس برسانید درود مرابر کسیکه مرا از وصل باز داشت !

هنيثا لارباب النعيم نعيهم وللعاشق المسكين ما يتجرع

يعنى :

بر خداوندان نعمت ، نعمت هایشان گوارا باد و برای بیچاره عاشق ، غم و اندوهی که میخورد !

پژوهشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چند نفر از شعراء ، این قطعه لطیف را به شعر فارسی ترجمه کرده‌اند . اینک‌آنها را برای استفاده خوانندگان مجله ارجمندار مغان نقل میکنم :

اول - مرحوم «احمد حشمت زاده» فرزند شادروان «خشمت شیرازی»

شاعر معروف اخیر شیراز آن قطعه را بشکل زیر ترجمه آزاد کرده است :

ای گروه عاشقان بهر خدا رحمتی آرید بر این بینوا

مشکلی باشد مرا ، آسان کنید رفع حیرانی این حیران کنید

چیره شد چون برجوانی عشق یار بردش ازدل طاقت و صبر و قرار ،

ملتهب چون ماهی بی آب کرد
در داوراهست درمان، یا که نیست؟

پیش تیخ آن ، سپر انداختن
تا که هر کس نشنود آواز عشق
آشکارا گر شود عین خطاست
گوی گشتن در خم چوگان عشق
هر زمان گفتن برش «روحی فداله»

کی تواند ساختن با سوز عشق
در چنین حالی کجا حالت نکوست؟

تا بسازد با هوای عشق یار ،
غیر مرگش داروی این درد نیست!

امر او نافذ چو بر جان من است ،
لیک کی فارغ زهجر ، آن شدم
تسا بدوران لاله روید از گلم
سوی آن کش قسمت آمد و صلیار
بر توبادا وصل جانان ، نوش جان
باد تا از عشق نام است و نشان
سهول باشد ، جان او قربان یار !

دوم - شاعر جوان و با ذوق معاصر آقای «ناصر امامی» آن اشعار را

بیت به بیت بشکل زیر ترجمه کرده است .

عاشق چه کند باغم جان کاه جدائی ؟
وز شب پره آموزد بی نای و نوائی

آتش عشقش بسی بی ناب کرد
آن جوان ناتوان را چاره چیست؟

با هوای عشق باید ساختن
بایدش پنهان نمودن راز عشق
سر عشق ای عاشقان پنهان سزا است
ناتوان بودن بر سلطان عشق
در هوای عشق بودن بیناک

چون شب تاریک باشد روز عشق
میکشد او را هوای عشق دوست

گر ندارد طاقت و صبر و قرار
چاره او در جهان بیچارگی است

چون شنیدم مرگ درمان من است
پس بمردم ، فارغ از هجران شدم
داع عشق یار باشد در دل
پس سلامی از من نالان زار
هان رسانید و بگوئید ای فلان
نوش جان نعمت به صاحب نعمتان
عاشق مسکین اگر جان داد زار

ای مردم دلباخته گوئید خدا را
راز دل خود پوشد و با عشق بسازد

اندر دل صد پاره نباشد عقلاتی

جز مرگ براین درد نیاییم دوائی؟

از مابه رقیبان برسانید دعائی

زیرا که از این راه ندارند رهائی

این آتش پر شعله جانسوز نهفت

پس گر نتوان آتش پر شعله نهفت

اینک که شنیدیم و گذشتیم و بمردیم

ناعم به تنعم خوش و عاشق به غم و درد

سوم - آفای میر هادی شایان نیز آنرا چنین ترجمه کرده است:

عشق چون آید ، چه سازد نوجوان؟

پیش هر تندی خموش بایدش

کان کند صد چاک دل راز آه و درد

چیز دیگر ندهدش جز مرگ سود!

پیش آن کز وصل پیچد سر بناز

عاشقانرا خون دل باشد مدام!

ای گروه عاشقان گوئید هان

با مدارا راز پوشی بایدش

چون توان باصیر چاره عشق کرد؟

گرنیارد صبر و سربوشی نمود

ما شنیدیم و بمردیم از نیاز

دلبران را ساغر عشرت بکام

در حدود ۵۵۰ ق . م . یونان با امپراطوری عظیم و نوبنیاد پارس

همسایه شد و شاهنشاهان هیخامنشی بدان کشور آغاز تاختن کردند .

دولت پارس در آنzman نیرومندترین قوای عالم متمند بود . در ۵۴۲

ق . م . کورش شهر (سارد) را فتح کرد و دیگر شهرهای یونانی

آسیای صغیر در برابر اوضاع گشتد . داریوش از ترعره (هلسپون)

گذشته قسمت عده از شبه جزیره را تسخیر کرد و تا مقدونیه ضمیمه

ایران شد .

(تاریخ ادیان)